

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### شعبات ولایت الهی:

در مباحث قبل عرض کردیم که ولایت الهی حقی است که خداوند می‌تواند این حق را به بندگان صالح و برگزیده واگذار کند و آنها بر مردم این حق را پیدا کنند. قرآن می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...!»؛ هر کس از رسول اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است. اطاعت از کسانی که خدا ولایت خود را بی‌واسطه یا با واسطه به آنها عطا کرده، اطاعت از خود خداست؛ در طول اطاعت خداست و تمرد از آنها تمرد از دستورات الهی است.

#### ۱- ولایت پیامبر (ص)

یکی از این ولایت‌ها، ولایت پیامبر بر مؤمنان است که آیات متعددی در قرآن کریم بر این مسأله دلالت دارد.

آیه «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...»<sup>۲</sup> نبی (پیامبر گرامی (ص)) اختیارش نسبت به مؤمنان از خود مؤمنان هم نسبت به خودشان بیشتر است. هر انسانی صاحب اختیار خودش است. شما اختیار دارید در مورد خودتان تصمیم بگیرید، اهدافتان را خودتان مشخص و معین کنید، آن چیزهایی را که می‌خواهید و آن چیزهایی را که نمی‌خواهید خودتان مشخص کنید. اما طبق این آیه قرآن، این اختیار برای پیامبر گرامی اسلام ثابت‌تر و بیشتر است. به این معنا که اگر پیغمبر اسلام چیزی را برای امت نخواست، حتی اگر خود امت هم آن را خواسته باشند، خواست نبی مکرم اسلام مقدم و باید به خواست او عمل کنند اگر به خدا ایمان دارند. معنای «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» این است. پیغمبر نسبت به مؤمنان حتی از خودشان اولی و سزاوارتر است که تصمیم بگیرد. علتش هم خیلی ساده است. گفتیم، ولایت در حقیقت حق فرمان‌برداری است که خدا بر بندگان دارد. آن حقی که خدا بر بنده دارد که بنده مولویتش را بپذیرد. لازمه آن این است که دستوراتش را اطاعت کند. اگر این چنین چیزی اتفاق افتاد، رهبری هم اتفاق می‌افتد. پس در مورد انسان‌هایی مثل پیامبر (ص) و ائمه (علیهم‌السلام) و حجت‌های الهی، ولایت در عمل، همان امامت است؛ یعنی در مصداق و عالم خارج همان امامت است. سؤال شده آیا ولایت همان امامت است؟ می‌گوییم: بله. ولایت در این جا همان امامت است منتها در مصداق. در مفهوم، ولایت با امامت متفاوت است؛ یعنی اگر ما بخواهیم ولایت را تعریف کنیم، شاید تعریفش غیر از تعریف امامت باشد، یا حداقل وجه افتراقی داشته باشد. اما در عالم خارج یک چیز است. ولایت ائمه معصومین<sup>(ع)</sup>، همان امامتشان است. دلیل دیگری هم که خدمت شما عرض کردیم این بود که حسان بن ثابت بکری، شاعر معروف در غدیر خم کلمه‌ی ولایت را امامت تفسیر کرد و رسول خدا هم گفته او را تأیید کردند و فرمودند: خداوند تو را با روح‌القدس تأیید کرد. این نشان می‌دهد که مراد پیغمبر گرامی اسلام از کلمه‌ی ولایت، امامت است نه صرف دوستی. باز آیه‌ای داریم در سوره نور، می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...»؛ مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که اول به خدا و رسول ایمان دارند «وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ...»؛ اگر یک کار مهمی پیش آمد و در کنار پیغمبر هستند همین طور بدون اجازه بیرون نمی‌روند؛ از پیغمبر اجازه می‌گیرند. یک عده‌ای از محضر پیامبر بیرون می‌رفتند برای اینکه پیغمبر آنها را نبینند و زحمتی برایشان درست نشود. قرآن می‌فرماید: مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که وقتی می‌خواهند از جمع هم بیرون بروند از پیغمبر گرامی (ص) اجازه می‌گیرند، بدون اجازه بیرون نروند. آیات دیگری هم است که در قرآن کریم تصریح دارد بر اینکه پیامبر، ولایت کامل دارد بر جمیع مؤمنان.

#### ۲- ولایت ائمه معصومین<sup>(ع)</sup>

دومین ولایت از شعبات ولایت الهی، ولایت ائمه معصومین<sup>(ع)</sup> است که پیغمبر گرامی (ص) وصیت کرده است. یکی از دلایل آن آیات اطاعت از اولی‌الامر است. آیه ۵۹ سوره نساء که من قبلاً در مورد آن بحث کرده‌ام: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

۱- نساء آیه ۸۰

۲- احزاب آیه ۶

۳- نور آیه ۶۲

أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»، خداوند در این آیه ولایت را تفویض کرده به انسان‌های شایسته و معصومینی که آنها را برگزیده و رهبر و امام امت اسلامی قرار داده است و گفتیم این آیه خودش متضمن معنای عصمت و شرط عصمت برای امامت و ولایت امری است.

در میان روایات هم روایات ائمه اثنی عشر است.<sup>۱</sup> این روایات متواتر هستند و شیعه و سنی نقل کرده‌اند. هیچ کس از شیعه و سنی منکر این روایات نیست. ماحصل و خالص آنها، این است که پیغمبر اسلام فرمود: بعد از من دوازده نفر پیشوای این امت هستند که تا روز قیامت خدا به واسطه‌ی آنها اسلام را عزیز می‌دارد. آیاتی از قرآن هم اشعار به این مطلب دارند: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ...»<sup>۲</sup>؛ ما در روز قیامت تمام انسان‌ها را همراه امامشان محشور می‌کنیم و فرا می‌خوانیم. گویی که هر کس با امام هدایت، همراه شده و ولایت او را گردن گذاشته، با او هم محشور خواهد شد و هر کس با امام ضلالت و گمراهی همراه شده با او محشور خواهد شد و این ولایت حقی است که خداوند توسط پیامبر به ائمه معصومین<sup>(ع)</sup> منتقل کرده است.

یکی دیگر از روایات، روایت ثقلین است که صدر اول روایت، تواتر لفظی دارد و انتهای روایت تواتر معنوی دارد. شیعه و سنی نقل کرده‌اند؛ گویی که پیغمبر بیش از یک سخن و یک موضع این بیان را فرموده‌اند، به همین دلیل در روایات ما با الفاظ متفاوت آمده ولی با یک مفهوم. که مفادش آن است که فرمود<sup>۳</sup>: من در میان شما دو وزنه سنگین باقی می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم را. که این‌ها از هم جدانشدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و فرمود اگر به این‌ها تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد. که در این روایت هم به این مطلب اشاره دارد.

### ۳- ولایت فقهای واجد شرایط

سومین ولایت، ولایتی است که از طریق امام (حجت خدا)، به فقهای شایسته واجد شرایط می‌رسد. که باز می‌بینید یک واسطه دیگر هم می‌خورد و این حق منتقل می‌شود به یکی از فقهای دارای شرایطی که مشخص است. گفتیم که در قرآن کریم شدیداً از پیروی طاغوت نهی شده است. طاغوت، هر حاکمی است که منسوب به خدا نباشد. یعنی اتصال به حاکمیت الهی نداشته باشد، اتصال به امام معصوم نداشته باشد، هر کس که باشد و با هر عنوانی، طاغوت است. قرآن کریم از پیروی طاغوت به شدت نهی کرده است. آیات ناهیه از تبعیت طاغوت را جلسات قبل خدمت شما بزرگواران خواندیم، روایات را گفتیم، و این قدر این مسأله مهم است که کفر به طاغوت مقدم بر ایمان به خدا یا بگوئیم مقدمه ایمان به خدا در قرآن کریم گوشزد شده است. و سرلوحه برنامه انبیاء الهی دو چیز بوده آن طور که قرآن کریم می‌فرماید:

۱- عبادت خدا یعنی نفی شرک ۲- کفر به طاغوت. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...»<sup>۴</sup> با این تفصیل خیلی بحث ساده می‌شود. در زمان غیبت امام زمان<sup>(عج)</sup> اگر امر و حاکمیت به ولایت فقیه نرسد، قطعاً به طاغوت می‌رسد و چون پیروی طاغوت حرام است به نص قرآن نباید امر به طاغوت برسد؛ یعنی واجب است تبعیت از ولایت فقیه. یعنی اگر ما ولایت فقیه را کنار بزنیم، آن کسی که حاکمیت پیدا می‌کند بدون تردید و بی‌شک، طاغوت است. اگر کسی بخواهد انکار کند، یا خودش را به غفلت زده یا خیلی غافل است. اگر قرار باشد با کنار زدن حاکمیت به طاغوت برسد پس اطاعت از ولی فقیه واجب می‌شود و این بهترین دلیل از قرآن کریم بر ضرورت حاکمیت ولی فقیه در دوران غیبت امام عصر است. روایت هم داریم، دلایل روشن هم داریم. حالا اگر چه متأسفانه بعضی‌ها این ادله به این روشنی را رها کرده و به سراغ حرف‌های بسیار ضعیفی که هیچ چیزی را نمی‌تواند اثبات کند، رفته‌اند و خواسته‌اند خلاف این حرف بزنند. ما کار به این‌ها نداریم. بحث روشن است. می‌پرسیم اطاعت از طاغوت حرام است یا نیست؟ می‌گویید: بله! حرام است. می‌گوییم: اگر شما حکومت را از دست ولی فقیه گرفتید به چه کسی می‌رسد؟ آیا می‌توانید تفسیر کنید که به طاغوت نمی‌رسد؟ چاره‌ای ندارید جز این که بگویند، حکومت به

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴، باب ما جاء فی الاثنا عشر...

۲- اسراء آیه ۷۱

۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۸

۴- نحل آیه ۳۶

دست طاغوت می‌رسد. می‌گوییم: پس حرام است. مفهومش چیست؟ مفهومش، لزوم اطاعت از ولایت فقیه است. هر کس پیرو **امام زمان** (عج) است، باید در زمان غیبت این راه را پیدا کند. فرد دعای ندبه می‌خواند، در دعای ندبه اشک هم می‌ریزد! می‌گوید: «هَلْ أَلَيْكَ يَا بْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتَلْقَى؟» ای فرزند احمد! آیا هیچ راهی است به سوی تو؟ امام زمان دارد می‌فرماید: ای بنده خدا! من که راه قرار دادم تو به آن پشت پا زدی. برای خودت اثبات کردی که در زمان غیبت، ما دلیل نداریم بر حاکمیت ولایت فقیه. چه دلیلی از این روشن‌تر؟! ولی فقیه راه به سوی من بود. تو آن را کنار زدی، حالا داری دنبال راه می‌گردی؟! خود **امام زمان** (عج) فرمود: «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِعَهُ فَارْجِعُوا إِلَى رَوَاتِ أَحَادِيثِنَا...»<sup>۱</sup> حوادثی که رخ می‌دهد، نگفته‌اند کدام حادثه؟ مطلق آورده‌اند. ولایت مطلق یعنی همین. مطلق حوادث را گفته‌اند، مراجعه کنید به فقهای ما. این حدیث مشهور و مستفیض است. هیچ کس هم منکر این حدیث نیست. خود امام راه را نشان داده‌اند. قرآن راه را نشان داده است. یکی آمد خدمت **امام صادق** (ع) گفت: آقا من دستم زخمی شده یا شکسته شده، بسته‌ام. حالا می‌خواهم وضو بگیریم، نمی‌توانم، چه کار کنم؟ امام فرمودند: می‌توانی بازش کنی و مسح کنی؟ گفت: نه آقا! نمی‌شود. گفتند: ما توقع داشتیم از شما که این‌ها را دیگر از قرآن بفهمید. گفت: آقا! من همه قرآن را حضور ذهن دارم، جایی در قرآن نیامده که زمانیکه دست شکسته و روی آن بسته است، چطور وضو بگیریم. امام فرمودند: شما باید بتوانید حکم این مسئله و امثال آن را از کتاب خدا بدست آورید. سپس فرمود: خدا می‌فرماید: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ». آنگاه به او فرمودند: روی همین پارچه مسح کن. ببینید! وقتی امام معصوم انتظار دارد این مسأله را که خیلی پیچیده‌تر از بحث حرمت اطاعت طاغوت است ما از قرآن بفهمیم، چطور یک آدم مدعی نمی‌فهمد که اگر حکومت را از ولایت فقیه گرفت، به دست طاغوت می‌افتد. آیا **امام زمان** (عج) از ما انتظار ندارد؟! بعد آقا می‌گوید: «هَلْ أَلَيْكَ يَا بْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتَلْقَى؟» ای امام زمان! آیا راهی است که من به تو برسم؟ می‌فرماید: بله راه بود، منتها خودت که نیامدی، جلوی چهار نفر دیگر را هم گرفتی. حالا هم آمده‌ای برای من گریه می‌کنی؟! این تنها راهی است که ما می‌توانیم در عصر طولانی غیبت، که به یقین ما را مهمل نگذاشته و بلا تکلیف قرار نداده، اتصال پیدا کنیم به ولایت الهی. تجربه هم نشان داده، وقتی حکومت دست ستمگران باشد، ستمگران کسانی نیستند که بگویند: حالا که شما بزرگواری کرده‌اید و ولایت فقیه را کنار زده‌اید، و حکومت را از دستش گرفته‌اید، ما هم قدرشناسیم. مزاحم نمازتان نیستیم، مزاحم حجابتان نیستیم، مزاحم مقدساتتان نیستیم، مغازه شراب فروشی باز نمی‌کنیم، قمارخانه دایر نمی‌کنیم، کواره و ... باز نمی‌کنیم، به احترام اینکه شما به ما حکومت داده‌اید. آیا این را می‌گویند؟! به صغیر و کبیر ما رحم نمی‌کنند. مگر رضاخان چه کار کرد در این مملکت؟ مگر محمد رضا پهلوی حریمی را نگاه داشت؟ چرا نباید این‌ها را بفهمیم؟! چرا نباید مسائل به این بداهت را بفهمیم؟! بعد بیاییم روی ظاهر حدیث، استدلال غلط و خلاف ظاهر کنیم که آن ظاهر هم برخلاف نظر ماست؛ بعد بگوییم: ما ادله کافی برای اثبات ولایت نداریم. حتی اگر یک عامی خوش فکر روی این مسأله فکر کند این برایش روشن و بدیهی است. خدا رحمت کند **حضرت امام** (ره) را فرمود: تکذیب ولایت فقیه، تکذیب ائمه و اسلام است. این به خاطر همین است.

بعضی از خواهران و برادران سؤال می‌کنند، می‌گویند: ما در زمان غیبت هستیم، آیا این عدالت خداست که آنها که در زمان حضور امام هستند، آنها **امام زمان** (عج) را ببینند، ما در این دوران تاریکی باشیم. من عرض کردم، روایات می‌گویند: منتظران ظهور امام، اولاً بالاترین عبادت را انجام می‌دهند که مردم دوران حکومت **امام مهدی** (عج) از این عبادت محروم هستند؛ چون افضل عبادات امت اسلام انتظارالفرج است. دوماً سایر عباداتشان هم ارزش بیشتری دارد، گناهانشان هم زودتر قابل عفو و بخشش است؛ چون معجزات و بینات را ندیدند. بنابراین در دوران غیبت کسانی که از ولی فقیه اطاعت می‌کنند، نه اینکه ولی فقیه از امام یا مساوی امام هست و بگوییم که به پای امام می‌رسد، بلکه به تعبیر یکی از علما قصه، قصه‌ی قطره و دریا است. ما از این جهت حرفی نداریم. ولی انسانی که دارد به واسطه این ولی فقیه از امام زمان اطاعت می‌کند و امام زمان را ندیده، بلکه سفیر و نماینده

۱- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۷۷، باب ۳۳، «ما یمكن ان یستنبط...»

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲

امام را دیده، اجرش از کسی که مستقیماً از امام زمان (عج) دستور می‌گیرد بیشتر است؛ چون فرقی این است که آن آقا خود امام را دیده، آن وقت می‌خواستید اطاعت نکنند!! اگر اطاعت نکند خیلی باید آدم شقی باشد. اما این امام را ندیده. پس این ولایت الهی در عصر غیبت امام، به فقیه شایسته صالح می‌رسد، که ما روایات هم داریم. من به روایاتش اشاره کردم. منتها این نکته را از باب یادآوری لازم دیدم.

#### ۴- ولایت مؤمن بر مؤمن

چهارمین ولایت، ولایت مؤمن است بر مؤمن؛ یعنی حاکم شرع اسلام (ولی امر مسلمین)، این حق را دارد که بعضی از این ولایت‌ها را به دیگران بدهد. مثلاً در زمان جنگ یک فرمانده تعیین می‌کردند، اگر این فرمانده در زمان جنگ می‌گفت: آقا! برو روی من، برو این طرف با دشمن بجنگ، این طرف نرو! بر او واجب بود اطاعت کند. اینجا فرمانده، ولایت پیدا می‌کند، البته در امور نظامی که ولایت به او داده شده است. نمی‌تواند بگوید، حالا من بگویم غذا نخور! یا نفس نکش! او فقط در امری که به او حق ولایت داده‌اند، حق دخالت دارد. اینجا می‌بینیم مادون هم ولایت پیدا می‌کند. در امر به معروف و نهی از منکر، یکی دیگر از جاهایی که مؤمن بر مؤمن ولایت پیدا می‌کند، و البته حاکم شرع اسلام این ولایت را می‌دهد و از او منشعب می‌شود، دعوت به خوبی و باز داشتن از بدی است. که ما به آن می‌گوییم، امر به معروف و نهی از منکر. کار به ابعاد امر به معروف و نهی از منکر ندارم. منتها روی این نکته بحث می‌کنم که اگر قرار باشد آنهایی که در جامعه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، مساوی باشند با آن شخصی که می‌خواهند امر و یا نهی کنند، این امر و نهی نیست. در علوم بلاغی و در ادبیات عرب آمده که اصلاً درخواست و طلبی را امر می‌گویند که از بالاتر به پایین‌تر باشد. اگر از مساوی به مساوی باشد به آن امر نمی‌گویند، به آن می‌گویند: التماس. اگر از پایین به بالا باشد می‌گویند: دعا. مثلاً در قرآن آمده: «...وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>۱</sup> این نهی نیست، این دعا است. «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا...»<sup>۲</sup>؛ خدایا! قلب‌های ما را تیره نکن. خدا را نهی نکردیم از این کار، داریم دعا می‌کنیم، با اینکه به صیغه نهی آمده است. چرا؟ چون از پایین‌تر به مافوق است. چه موقع صورت امر دارد؟ این که از مافوق به مادون باشد. «...وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...»<sup>۳</sup> این نهی است. «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ...»<sup>۴</sup> این نهی است؛ چون از خدا به بنده است. امر هم همینطور. اگر امر از بالا به پایین باشد، امر است. «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ...»<sup>۵</sup>؛ نماز به پا دارید. این امر است. ولی اینکه از پایین به بالا باشد، این دعا است. «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ...»<sup>۶</sup> «اجْعَلْنِي» فعل امر است. اما ما دعا حساب می‌کنیم، نمی‌گوییم امر. نمی‌گوییم: به خدا امر کردیم. می‌گوییم: دعا کردیم. از مساوی به مساوی هم التماس است. در ادبیات فارسی کلمه التماس را به جای تضرع به کار می‌برند، می‌گویند: فلانی به التماس افتاد. در حالیکه التماس یعنی طلب شخص مساوی از شخص مساوی. شما مثلاً سر سفره نشسته‌اید، می‌گویید: زحمت شما این لیوان آب را بدهید. به این می‌گویند: التماس. اگر چه در ادبیات فارسی به این التماس گفته نمی‌شود. التماس یکی از واژه‌هایی است که مفهومش غلط به کار رفته است. گفتند: امر به معروف یا التماس معروف؟ یا استدعای معروف؟ کدامش را گفته‌اند؟ گفته‌اند: نهی از منکر؟ یا گفته‌اند استدعای ترک منکر؟ اصلاً خود این واژه یک مفهومی را همراه خودش دارد و آن این است که امر به معروف باید از ناحیه‌ی برتری و علو امر کند به شخصی که دارد معروف را ترک می‌کند. مثلاً وقتی می‌خواهد به او بگوید: نماز بخوان! مانند شخصی که حق فرماندهی دارد به شخص زیردستش. مثل مدیری که می‌تواند به کارمندش بگوید: این کار را انجام بده! این کار را انجام نده! ما اسمش را می‌گذاریم علو یعنی برتری. این برتری از کجا باید تأمین بشود. به عبارت دیگر ضمانت اجرای آن کجاست؟ قرآن

۱- حشر آیه ۱۰

۲- آل عمران آیه ۸

۳- نساء آیه ۲۹

۴- نحل آیه ۱۱۶

۵- بقره آیه ۴۳

۶- ابراهیم آیه ۴۰

کریم بعضی از مؤمنان را، صاحب ولایت بر بعضی دیگر معرفی می‌کند، در سوره توبه می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...»؛ عده‌ای از مردان و زنان مومن، اولیای عده‌ای دیگر هستند. دنباله آیه اشاره می‌کند، می‌فرماید: «...يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» این ولایت، تجلیش در امر به معروف و نهی از منکر است. حالا برای چه این علو است؟ چرا شریعت اسلام نگفته است مردم بروید التماس کنید فاعل منکر دست بردارد؟ خواهش کنید؛ گفته است نهی کنید. من برای اینکه مطلب روشن شود و اینکه چقدر سیاست اسلام دقیق است، یک مثال عرض می‌کنم: اگر بنده در خیابان می‌روم و یک آقای هم کمر بندش را نبسته است بگویم: آقا! کمر بندت را ببند. می‌گوید: به شما چه ربطی دارد! چرا دخالت می‌کنی در کار من؟ مگر شما پلیسی! اما همین واژه را اگر پلیس بگوید، حتی یک کم تندتر هم بگوید؛ فوراً می‌گوید: به چشم! به نظر شما چه فرقی داشت؟ این آقای پلیس یک علو و یک برتری دارد. ضمانتش از کجاست؟ از دولت. دولت می‌گوید: این نیروی من است وقتی دستور داد سرعت را کم کنی، موظفی کم کنی. قبض جرمه برایت نوشت، موظفی بگیری بردازی. وقتی منعت کرد، موظفی به منعش در مسأله رانندگی گوش دهی. این علو را دارد. لذا می‌بینیم که پلیس وسط بیابان است؛ نه اسلحه دارد نه هیچ چیزی، بیست نفر را نگه داشته که اگر این بیست نفر با هم متحد شوند می‌توانند همه این‌ها را بزنند و ماشین‌شان را بردارند بروند. ولی کسی جرأت نمی‌کند توهین کند، می‌گویند: این نیروی دولت است. یک سیلی به او بزنی شش ماه زندانمان می‌کنند. یک تشر به او بزنی مجازات دارد؛ احترامش هم می‌کنند، عذر هم می‌آورند، او هم گاهی بدون توجه جرمه را می‌نویسد. اما آیا من می‌توانم این کار را بکنم؟! اگر حالا این طور نبود مثلاً می‌گفتند: ما از داخل شهر یک عده‌ای انتخاب می‌کنیم با همین لباس ساده، حالا کتک هم خوردید، بگذارید به حساب خدا. روزی صد تا از آنها کتک می‌خورند، چرا؟ چون شما آمدید یک آدم مساوی گذاشته‌اید که از یک مساوی دیگری چیزی طلب کند. این امر نیست، این التماس است. شما اول باید یک ضمانتی به او بدهی. بگویی: آقا! تو خیالت جمع باشد، من از تو حمایت می‌کنم. مردم هم وقتی این را دیدند، دیگر جرأت ندارند به نیروی دولتی تعرض کنند. می‌گویند: هر چه شما بفرمایید.

سیاست این بوده است. هر که امر به معروف کند، خود به خود این علو از قبل برایش امضا شده است؛ یعنی ولایت پیدا می‌کند، به معنای وجوب اطاعت. اگر من یک کار اشتباهی در نماز کردم و مؤمنی به من گفت: این کار شما اشتباه است باعث بطلان نماز است، این هم سندش، بر من واجب است بپذیرم. او ولایت دارد بر من. اطاعت از دستور او، اطاعت از دستور خداست. اینجا ولایت مؤمن بر مؤمن اثبات می‌شود. دستگاه قضایی اسلام آمده همه مردم را پلیس کرده است. می‌دانید وقتی همه مردم پلیس شوند، همه نیروی اطلاعاتی شوند، دیگر در آن کشور نمی‌شود کمترین تخلفی داشت؛ یعنی یک فاعل جرم هر کجا بخواهد کوچکترین حرکتی انجام بدهد گیر است. اما در کشورهای دیگر یک عده‌ای پلیسند. یکی پلیس است، نهصد و نود و نه نفر آزاد هستند. این یکی باید آنها را کنترل کند. متأسفانه هنوز در نظام اسلامی، این ولایت مؤمن بر مؤمن در عمل اجرا نشده است. چه بسا گاهی گوشه کنار می‌شنویم که آقای یا خانمی به یک خواهری تذکر داده و او هم برگشته و متعرض شده مثلاً سیلی زده، فحاشی کرده، بعد هم رفته شکایت کرده است. تازه این ناهی از منکر کم هم آورده است. یک عذرخواهی هم، به این خانم بدهکار شده است. این خیلی بد است. پس کجا رفت این ولایت؟! دیگر اسمش را برداریم، نمی‌گوییم امر به معروف، می‌گوییم استدعای معروف، التماس معروف، التماس ترک منکر. هر مؤمنی که مردم را به کار خیر امر کند و از کار زشت باز دارد، این ولایت دارد بر آن شخصی که امر و نهی می‌کند و این ولایت را خدا به او تفویض کرده است. این هم سند قرآنیست. بر آن شخص نهی شونده واجب است که ترک کند آن کار را. من وارد فروع این بحث نمی‌شوم.

**شفاعت:**

با توجه به اینکه این مسأله به ولایت خیلی ارتباط تنگاتنگی دارد و در روایاتی داریم که اصلاً شفاعت بدون ولایت وجود ندارد، در اینجا این بحث را مطرح می‌کنیم. «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»<sup>۱</sup>؛ و این‌ها شفاعتی را مالک نیستند مگر کسانی که نزد خدا عهده دارند. از امام سؤال کردند این عهد چیست؟ فرمود: عهد امامت. قرینه‌اش هم آیه قرآن است که خداوند به حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> فرمود: «...إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...»<sup>۲</sup>؛ من تو را امام امت قرار می‌دهم. ابراهیم عرض کرد: «...وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ آیا برای ذریه من هم امامت است؟ فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ این عهد امامت به ستمکاران نخواهد رسید. پس «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»، عهد به معنای ولایت و امامت است. اما کلمه شفاعت از جهت لغتی از واژه شفیع آمده است. شفیع یعنی زوج. چرا گفته‌اند شفاعت؟ کلمه شفیع یعنی زوج، گویی که شخصی گرفتار شده است، محتاج همراهی دیگری است؛ مثلاً یک کالایی بخريد، شش هزار تومان باید بپردازید ولی دیدید پنج هزار تومان بیشتر ندارید. یک وقتی برادری، دوستی از راه می‌رسد؛ می‌گویید: هزار تومان به من بده! وقتی آن هزار تومان او می‌آید کنار پنج هزار تومان شما، کار درست می‌شود. یعنی این دو تا که کنار هم قرار می‌گیرند و جفت می‌شوند با هم، مشکل حل می‌شود؛ پس شفیع از این لحاظ شفیع خوانده شده است که گویی کار بنده مؤمن در روز قیامت، یا حتی در این دنیا مشکل دارد، یک چیزی کم دارد، او می‌آید این چیز کمبود را تکمیل می‌کند و مشکل حل می‌شود. دانش آموز نمره‌ی نه و نیم گرفته است، نیم نمره می‌خواهد تا قبول شود تا این نیم نمره نیاید کنار نه و نیم نمره، کار درست نخواهد شد. یا گوا اینکه شخص طلب کننده، مثل پرنده‌ای است که یک بال دارد، یک بال دیگر هم می‌خواهد، تا این بال دوم کنار بال اول نیاید، پرواز بی‌اثر است. وقتی این بال دوم آمد جفت شد کنار بال اول، آن وقت می‌تواند پرواز کند. لذا امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> فرمود: «الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ»<sup>۳</sup>؛ شفیع بال طلب‌کننده است؛ مثل بالی می‌ماند که او را پرواز دهد و از مهلکه خلاص کند.

اما اینکه آیا شفاعت از نظر قرآن و روایات قطعی است یا نه؟ بله جزء مسلمات است. هم روایات شیعه و هم سنی و هم آیات کریمه قرآن، اگر چه یک دسته‌ای از آیات داریم که به ظاهر، شفاعت را در روز قیامت، نفی می‌کنند که اشاره خواهیم کرد. اما واقع این است که شفاعت در روز قیامت موجود است. فرشتگان شفاعت می‌کنند، انبیا شفاعت می‌کنند، مؤمنان شفاعت می‌کنند و در آیات قرآن تصریح شده به اینکه در روز قیامت شفاعت وجود دارد. از جمله در سوره بقره آیه ۲۵۵ است که می‌فرماید: «...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...»؛ چه کسی نزد خدا شفاعت می‌کند مگر به اذن خدا؟ مفهوم جمله این است که شفاعت به اذن خدا وجود دارد. باز می‌فرماید: «...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...»<sup>۴</sup>؛ شفاعت‌گران شفاعت نمی‌کنند نزد خدا مگر برای کسی که خدا از او راضی است. یعنی آنکه خدا از او راضی است مورد شفاعت قرار می‌گیرد. این آیه تصریح دارد به وجود شفاعت در روز قیامت. باز می‌فرماید: «...مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...»<sup>۵</sup>؛ هیچ شفاعت‌گری نمی‌تواند شفاعت کند مگر بعد از اینکه خدا اذن دهد؛ یعنی اذنی داده می‌شود و شفاعتی صورت می‌گیرد. آیه سوره الضحی که بعد از انقطاع وحی نازل شد. پیامبر گرامی<sup>(ص)</sup> چهل روز از وحی الهی محروم ماند و مورد طعنه و تمسخر مشرکان واقع شد ولی وقتی که این آیه نازل شد خدا این دلخوری پیغمبر را جبران کرد. فرمود: «وَكَسَوْنَا فُجُوبَكَ بِرُحْمٍ رَاضِيَةٍ»<sup>۶</sup>؛ خدا به تو آنچنان عطا کند در آینده که راضی شوی. از پیغمبر و ائمه سؤال شد این چیست؟ فرمودند<sup>۷</sup>: شفاعت کبری. که این آیه دلالت دارد بر شفاعت پیامبر از امت

۱- مریم آیه ۸۷

۲- بقره آیه ۱۲۴

۳- نهج البلاغه دشتی، حکمت ۶۳، ص ۶۳۶

۴- انبیاء آیه ۲۸

۵- یونس آیه ۳

۶- الضحی آیه ۵

۷- بحار الانوار، ج ۸، ف ۵۷، باب ۲۱

اسلام که امام صادق (ع) به یکی از اصحاب گفتند: به نظر شما امیدوارکننده‌ترین آیه قرآن چیست؟ گفت: آقا! ما در عراق این آیه را می‌شنویم که مردم می‌خوانند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...»<sup>۱</sup> امام فرمود: ولی ما این را نمی‌گوییم، به نظر ما امیدوارکننده‌ترین آیه قرآن این است: «وَأَسْأَلُكَ رَبِّي بِرُحْمَتِكَ فَتَرْضَىٰ» این از همه‌ی آیات قرآن امیدوارکننده‌تر است؛ چون در اینجا خداوند وعده‌ی شفاعت کبری به پیامبر عظیم‌الشأن داده است. که البته می‌دانید در این آیه تصریحی به شفاعت وجود ندارد. در تفاسیر روایی آمده که ما این را نمی‌توانیم جزء آیات اثبات‌کننده شفاعت قرار دهیم. ولی آیات قبلی صراحت دارد در امر شفاعت. باز در سوره نجم آیه‌ای است «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ»<sup>۲</sup>؛ چه بسیارند فرشتگانی که در آسمان‌ها و زمین شفاعت آنها فایده‌ای ندارد مگر بعد از اینکه خدا اجازه بدهد به کسانی و راضی بشود. مفهومش این است که اگر خدا راضی شود فرشتگان هم می‌توانند شفاعت کنند. در این آیه تقیید نکرده که در دنیا و یا آخرت. (ما در آیات قرآن، آیات مطلق داریم و آیات مقید. اگر آیه‌ای مقید بود، مقید را می‌گیریم، اگر قیدی نداشت اصل را می‌گذاریم بر اطلاق.) در اینجا از این جهت که این شفاعت فرشتگان در قیامت هست یا در دنیا، آیه مطلق است. معلوم می‌شود که هم در دنیا است و هم در آخرت. یعنی اگر ما بخواهیم روی اطلاق آیه حساب بکنیم یعنی فرشتگان مطلقاً مالک شفاعت هستند. در آخرت می‌توانند شفاعت کنند، در دنیا هم می‌توانند شفاعت مؤمنان کنند. و اما روایات در اینجا، فراوان هستند. من دو سه روایت بیشتر انتخاب نکرده‌ام. یکی از پیغمبرگرامی اسلام (ص) که فرمود: «إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»<sup>۳</sup>؛ من شفاعت خودم را برای صاحبان گناهان کبیره از امتم آماده کرده‌ام؛ روایت دیگری است از امام صادق (ع) که فرمودند: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفَاً بِالصَّلَاةِ»<sup>۴</sup>؛ شفاعت ما به شخصی که نماز را سبک بشمارد نمی‌رسد؛ یعنی آن کسی که نماز را سبک بشمارد، مشمول شفاعت ما خواهد بود (و مفهوم این جمله این است که ما شفاعت می‌کنیم).

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از این که بحث را ادامه دهیم چند نکته در رابطه با بحث قبل را خدمتتان عرض می‌کنیم که شبهه ایجاد نشود البته إن شاء الله در بحث امر به معروف و نهی از منکر، به این مطالب کامل اشاره خواهیم کرد.

اما نکته اول این که من گفتم: اگر علو و برتری از امر به معروف و ناهی از منکر نباشد، اصطلاحاً به این امر نمی‌گویند و در امر کردن لازم است که یک برتری از طرف امر باشد. به این معنا نیست که اگر نبود، تکلیف ساقط است. ببینید خداوند این ولایت را قرار داده، ولایت باقی است حالا شما برتری دنیایی داشته باشید، ضمانت اجرایی از حاکمیت همراهتان باشد یا نباشد، شما ولایت را دارید یعنی وقتی گفتید: آقا این کار را نکن. بر فاعل منکر واجب است که آن کار را ترک کند، اگر ترک نکرد دو گناه کرده است: ۱- گناه فعل ۲- گناه اطاعت نکردن از دستور شما؛ اگر تعرض هم کرد گناهِش سه تا می‌شود. یعنی سه گناه مرتکب می‌شود. تکلیف ساقط نخواهد شد مگر اینکه شرایط موجود نباشد که در بحث نهی از منکر خواهیم گفت.

در رابطه با اطاعت از ولایت فقیه هر چه این ولایت واسطه بخورد مثلاً اطاعت از ولی فقیه که نماینده امام زمان (ع) است اگر انسان حرف و حکم امام زمان را با یک واسطه بشنود و ایمان بیاورد و قبول کند، ارزشش بیشتر از کسی است که از خود امام بشنود و اطاعت کند. پس اگر واسطه خورد، پاداش اطاعت بیشتر می‌شود. همچنین مجازات تَمَرُّد، کمتر می‌شود، لذا نمی‌توانیم کسانی را به دلیل اینکه نتوانستند مسئله‌ی حاکمیت فقیه را بفهمند، متهم کنیم و بگوییم شما به ائمه اعتقاد ندارید. به خاطر اینکه خیلی از همین افراد هستند که واقعاً ارادت دارند، اعتقاد دارند و قطعاً اگر امام زمان (ع) بیایند و دستورشان بدهند، اطاعت می‌کنند. بنابراین مجازات تَمَرُّد، کمتر است و پاداش اطاعت، بیشتر. دلیل بیشتر بودن این است که این آقایانی که در عصر غیبت،

۱- زمر آیه ۵۳

۲- نجم آیه ۲۶

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۷۴، باب معرفة الکبائر.

۴- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۵، باب ۶ (تحریم الاستخفاف...)

از ولی فقیه اطاعت می‌کند، در واقع نماینده امام زمان (ع)، حکم امام زمان را به او انتقال کرده است. شاید به خاطر همین هم باشد که در روایات ما آمده است که اعمال کسانی که در عصر غیبت هستند، ارزشش بیشتر از کسانی است که در عصر حضور و حاکمیت امام زندگی می‌کنند. اما روایاتی که دلالت دارد بر شفاعت ائمه، دوتا روایت را خواندیم روایت دیگری است از امام صادق (ع) که ایشان وعده شفاعت به هشام بن حکم دادند (در آنجایی که، با یک شخص شامی که منکر امامت بود بحث کردند). امام، در ایام حج در منطقه منا حضور داشتند یکی از شامیان که منکر ولایت اهل بیت (ع) بود آمد و امام را در خیمه پیدا کرد. گفت: شما مدعی امامت هستید شما امامید؟ امام گفتند: بله. گفت: با من بحث کنید من آمده‌ام که با شما مناظره کنم. دو سه تا از یاران امام بودند. امام به این مدعی گفتند: اول با یاران من بحث کن ببین که می‌توانی شکستشان بدهی یا نه، اگر توانستی، من با تو بحث می‌کنم. امام روی کرسی نشستند و آن شخص شروع کرد با یاران امام بحث کردن. در این حال امام مرتب نگاهشان را به بیرون می‌انداختند و انگار در بیرون یک چیزی را جستجو می‌کردند. یک وقت امام فرمودند: کسی از دور به طرف ما می‌آید، خدا کند که هشام باشد. نزدیک که آمد صورت امام پر از تبسم شد و گفتند: بله هشام است. امام نیاز به هشام نداشتند ولی یک قصد دیگری در پی این مسئله بود. هشام آمد جوان نورسته، شاید بیست سال هم نداشت، خیلی استاد بود هیچ منکر ولایتی نمی‌توانست در مقابلش مقاومت کند. هم از وسعت اطلاعاتش، هم از حضور ذهن عجیبی که داشت؛ به موقع حرکت می‌کرد و به موقع حرف می‌زد با استدلالهای زیبا و آهنین. امام دیدند که آن دو نفر حریف این مرد شامی نمی‌شوند و با هم گلاویز شدند. امام فرمودند که با این شخص مناظره کن. هشام نشست و با چند کلمه او را مجابش کرد. آن شخص، امامت امام را پذیرفت و دست امام را بوسید. بعد امام یکی یکی به یارانشان روش بحث و ایراد کارشان را گفتند. تو وقتی مناظره می‌کنی، ایراد کارت این است تو نباید مناظره کنی. تو وقتی مناظره می‌کنی، این طوری مناظره می‌کنی و ایراد کارت هم این است. بعد به هشام گفتند: تو مثل پرندۀ تیز بالی هستی که در وقت خودش اوج می‌گیری و در وقت خودش تیز فرود می‌آیی گویا می‌خواهی به زمین بخوری، ولی دوباره اوج می‌گیری. بعد فرمودند: شفاعت در ورای این (دفاع از امامت) وجود دارد. آن جا امام به هشام وعده شفاعت دادند.

باز در بیان رسول خداست که فرمودند: «وَعِدْتُ الشَّفَاعَةَ»<sup>۲</sup>؛ خدا به من وعده شفاعت داده است. خدا به من وعده داده که به من اذن شفاعت خواهد داد. که امام صادق (ع) قسم خوردند و گفتند: به خدا سوگند که خدا به پیغمبرش وعده شفاعت داده است. شاید اشاره به همین آیه «وَكَسُوْفَ يُعْطِيكَ رُبَّكَ فَتَرْضَى» باشد. باز روایت دیگری است. که پیامبر گرامی (ص) فرمودند: «أُعْطِيْتُ الشَّفَاعَةَ»<sup>۳</sup>؛ مقام شفاعت به من اعطا شد. در زیارت جامعه کبیره که از زیارات معتبر است، می‌خوانیم: «وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ»؛ شما صاحب شفاعت مورد قبول هستید. و حتی در روایت داریم که مؤمن شفاعت می‌کند. مثلاً روایت<sup>۴</sup> داریم که مؤمن از همسایه‌اش هم شفاعت می‌کند. اینها چیزهایی است که جزء مسلمات پذیرفته شده است. در سوره اسراء آیه ۷۹ می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ»؛ پاره‌ای از شب را به نماز نافله مشغول شو. «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ امید است که خداوند به تو مقام محمود عنایت کند. که این مقام محمود را مفسرین به شفاعت کبری تفسیر کرده‌اند. که اولین و بزرگترین کسی که در روز قیامت به اذن الهی شروع به شفاعت می‌کند، پیغمبر گرامی اسلام (ص) است که بر در باغ بهشت به سجده می‌افتد و خداوند پیامبرش را تکریم می‌کند و می‌فرماید: آن قدر شفاعت کن تا راضی شوی و پیغمبر شفاعت می‌کند.<sup>۵</sup>

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۲، باب الاضطرار الی الحججه

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۷

۳- بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۸

۴- بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۲

۵- بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶

اما یک سری آیات در قرآن داریم که شفاعت را نفی می‌کنند. اگر ما بخواهیم به ظاهر آیات نگاه کنیم (ظاهر بدوی) و از قرائن دیگر غافل بمانیم باید بگوییم شفاعت در قیامت وجود ندارد. به بعضی از آیات اشاره می‌کنم. قریب به سه چهار آیه در قرآن وجود دارد:

**آیه اول:** در سوره بقره آیه ۴۸ می‌فرماید: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...»؛ از روزی بترسید که هیچ کس کاری برای کسی دیگر نمی‌کند یا هیچ نفسی به جای نفس دیگری مجازات نبیند، یا به ترجمه دیگر هیچ نفسی کفایت نکند نفس دیگری را، باری از او به دوش نگیرد و در آن روز شفاعت هم قبول نمی‌شود. ظاهر این آیه این است که در روز قیامت شفاعت وجود ندارد شما هستید و هر عملی که انجام دادید. ولی در ذهنتان باشد که خطاب به کسانی است که اهل گناه و معصیت و بی‌تقوایی هستند، در واقع خطاب به تارکان عمل صالح است. سیاق آیات را اگر نگاه کنید، اینگونه است. من می‌خواهم که این را به عنوان ذخیره‌ی ذهنی برای شما قرار دهم، بعد که خواستم مطلب را بگویم از این ذخیره‌ی ذهنی استفاده کنید.

**آیه دوم:** در سوره بقره آیه ۲۵۴ قبل از آیه‌الکرسی می‌فرماید: «...أَنْتَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَ الْكَاْفِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ مالهایتان را جمع نکنید، در راه خدا اتفاق کنید قبل از این که روزی بیاید که دیگر کسی با کسی دوستی نمی‌کند، کسی پول قرض کسی نمی‌دهد، خله، دوستی و برادری نیست، شفاعت هم نیست. در این آیه، ظاهر آیه این است که در قیامت شفاعتی وجود ندارد؛ منتهی همان نکته‌ای که به عنوان ذخیره ذهنی گفتم اینجا هم به شما عرض می‌کنم. سیاق آیه، خطاب به کسانی است که در اعمال صالح قصور دارند. به آنها می‌گوید: شفاعت نیست. این را در ذهنتان داشته باشید تا در جایگاه خودش مطلب را به شما عرض کنم. طبیعتاً بین آیات و روایاتی که می‌گویند در قیامت شفاعت است و به صورت نص تثبیت می‌کنند با این آیات، یک نوع تعارض ظاهری است؛ از نوع تعارض مطلق و مقید. اگر یک حکم مطلق یک حکمی را به صورت مطلق گفت، مثلاً قرآن فرمود: ای بنی‌اسرائیل شما را بر همه جهانیان برتری دادم، مقیدش نکرد به زمان خاصی، اما یک آیه دیگر آمد فرمود: ذلّت و مسکنت به اینها زده شد و به غضب خدا گرفتار شدند [زمانی که عهد شکنی کردند، انبیاء را کشتند و کفر به آیات خدا ورزیدند]. آن آیه مطلقاً برتری بنی‌اسرائیل را گواهی می‌کند، این آیه مقیدش می‌کند به زمان اطاعت. کدام آیه مقدم است؟ می‌گوییم: مقید بر حکم مطلق تقدم دارد؛ چون آیه مقید، مرز دقیق آیه مطلق را مشخص می‌کند. می‌گوید این تفضیل تا زمانی بود که بنی‌اسرائیل، مطیع انبیاء بودند و به دستورات الهی عمل می‌کردند. در روایات هم همین آمده است. بنابراین ما اگر مطلق و مقیدی داشتیم، اصطلاحاً این را می‌گویند: حمل مطلق بر مقید. اینجا آیاتی است که تصریح دارند به این که فرشتگان شفاعت می‌کنند، انبیاء شفاعت می‌کنند و شفاعت است. اینجا یک آیه‌ای است که می‌گوید: شفاعت نیست. معلوم می‌شود که این آیات مقید است. برای چه کسانی شفاعت نیست؟ برای کسانی که گناه می‌کنند. از کجا فهمیدیم؟ ۱- از وجود آیاتی که اصل شفاعت را اثبات می‌کند. ۲- از قرینه‌هایی که خطاب آیه به کسانی است که تارک عمل صالح هستند و انتظار شفاعت می‌کشند. خدا می‌گوید: با این وضع شما از شفاعت، خبری نیست. «وَأَتَّقُوا»؛ بترسید، «يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا...»<sup>۱</sup> به بنی‌اسرائیل خطاب شد. بنی‌اسرائیل در زمان نزول آیه، چطور بودند؟ می‌گفتند: شما فقط ایمان به حضرت موسی<sup>(ع)</sup> داشته باشید، هر کاری هم دلتان می‌خواهد، انجام دهید، ده روز فقط به جهنم می‌روید. این ده روز هم به خاطر این است که گوساله پرستیدید. قرآن می‌گوید: از شفاعت خبری نیست. اتفاقاً دو بار هم در سوره بقره همین را می‌فرماید. پس معلوم می‌شود که آیه نمی‌خواهد نفی شفاعت کند. نفی مربوط به انسانهایی است که گناه می‌کنند، اعمال صالح را ترک می‌کنند، بعد می‌گویند: شفاعت کار ما را درست می‌کند. خدا می‌فرماید: شفاعت برای شما وجود ندارد. یا این آیه‌ای که در سوره بقره خطاب به همه ماست: «...أَنْتَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ...»<sup>۲</sup>، نشستید اینجا مالتان را نگه

۱- بقره آیات ۴۸ و ۱۲۳

۲- بقره آیه ۲۵۴

داشتید، انفاق نمی‌کنید، زکات نمی‌دهید، خمس نمی‌دهید، دست فقرا را نمی‌گیرید، بعد هم امید شفاعت دارید! نه شفاعت در کار نیست. این آیه خطاب به همه نیست که شفاعت در کار نیست، بلکه خطاب به کسانی است که به امید شفاعت، عمل صالح را ترک می‌کنند. این یک زنگ هشدار است. متأسفانه برداشت مردم از شفاعت این است که شما اگر کار خوب نکردید، یک راه‌های میانبری هم هست. مثل این لوطی‌های قدیم، همه خلافی مرتکب می‌شدند، در این دهه‌ی محرم کارهای خلاف را کنار می‌گذاشتند و به احترام **امام حسین** (ع) می‌رفتند سینه می‌زدند. حالا ما نمی‌خواهیم بگوییم که این کار بدی است. ولی اینکه شما برای امام حسین (ع) سینه می‌زنید، برای ایشان اشک می‌ریزید، اما حاضر نیستید یک قدم برای امام حسین (ع) بردارید و در هدف ایشان حرکت کنید، این قصه آن آقایی است که دسته نان زیر بغلش بود و کسی از گرسنگی گریه می‌کرد. به او می‌گفت: نان به تو نمی‌دهم اما می‌توانم تا فردا برایت گریه کنم. این چه فایده‌ای دارد؟ من به امید شفاعت، عمل صالح را ترک کنم. خدا در قرآن می‌فرماید: برای این طائفه شفاعتی وجود ندارد. روز قیامت گنهکاران اینطور می‌گویند: خدایا ما منتظر شفاعت بودیم. خدا می‌گوید: من کی به شما وعده شفاعت دادم؟ شفاعت یعنی این که شما لباسی بردی در مغازه خیاط و مثلاً دکمه‌اش کم است، خیاط می‌گوید: یک دکمه بگیر تا روی آن بگذارم. می‌گویید: آقای خیاط، یک دکمه خودت بگیر، روی آن بگذار، من از کجا دکمه پیدا کنم. می‌گوید: خیلی خوب دکمه را خودم می‌گذارم. نه اینکه دکمه ببری بگویی که یک پیراهن برایش بدوز. بعضی‌ها این طوری هستند هر خلافی انجام می‌دهند، بعد هم می‌خواهند با دو تا قطره اشک دروغین، کارشان را درست کنند. این قصه آن آقایی است که چرخ ماشینی را ببرد و بگوید یک ماشین به این چرخها ببند و به من بده. یکی از اساتید می‌گفت: آقایی نمره‌ی یک گرفته بود می‌گفت: به من بیست بده. به ده هم راضی نبود. گفت: رو را ببین. دانشجو یک گرفته، بیست می‌خواهد. گفتیم: چرا؟ گفت: اگر به من بیست ندهید مشروط می‌شوم. خوب مشروطی را گذاشتند برای افرادی مثل تو که نتوانید مدرک بگیرید و فردا بگویید: ما مدرک لیسانس داریم و... گفته بود: «ما دوزخیان بین که طلبکار بهشتیم»

یا سعدی می‌گوید: خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

اگر انسان انتظار شفاعت داشته باشد باید یک کم هم از خودش مایه بگذارد. افتادیم در چاه، یکی آمده ما را بیرون بیاورد، می‌گوید: طناب را به کمرت ببند. ما هم می‌گوییم: نه من حوصله ندارم، این مشکل خودت است تو باید من را بیرون بیاوری من هیچ کاری نمی‌کنم. بابا این مشکل من نیست، مشکل تو است! تو باید کمک کنی. این انتظارات ما از ائمه و **اهل بیت** (علیهم‌السلام) انتظارات گاه بیجایی است. امام فرمود: شما روز قیامت به شکل انسان وارد محشر شوید، تا ما شفاعتتان کنیم (اگر به شکل انسان وارد نشدید، از شفاعت خبری نیست). یعنی مسئله‌ی شفاعت، مسئله‌ای است که باید انسان را به تلاش وادار کند. اگر دیدید که امید به شفاعت جلوی سخت کوشی شما را گرفت، بدانید که شفاعت را بد فهمیدید. اگر تفکر و اعتقاد به شفاعت، شما را بیشتر به تکاپو انداخت، بدانید که حق شفاعت را در فکر ادا کردید. پس شرط شفاعت، عمل صالح است.

یکی از برادران اشکالی گرفتند که اشکال قشنگی است. آقا من اگر کار خیر انجام دهم، چه نیازی به شفاعت دارم؟ برای پاسخ به این اشکال دو تا نظریه است. من ابتدا این دو نظریه را عرض می‌کنم برای هر کدام از این دو هم روایاتی است و ظاهر آیات هم با هر دو مساعد است. (من هم جرأت نمی‌کنم که بگویم کدامش را بیشتر می‌توانیم بپسندیم و کدامش قطعی است ولی دو تا نظریه را عرض می‌کنیم) یک برداشت این است که هیچ کس بی‌نیاز به شفاعت نیست. (من قبلاً اینها را گفتم) روایتی است که حتی ائمه (ع) هم اول باید توسط پیغمبر، شفاعت شوند. پیامبر، ائمه را شفاعت می‌کند، بعد ائمه، صلحا و اولیاء را شفاعت می‌کنند، اولیاء، مؤمنان را و مؤمنان، مؤمنان درجه بعد را شفاعت می‌کنند. ولی خود پیغمبر را هیچ کس شفاعت نمی‌کند که این شفاعت، مقام محمود یا شفاعت کبری است. چه کسانی را شفاعت می‌کنند؟ کسانی که خدا از آنها راضی است. شرط شفاعت، رضایت خداست. پس دو نکته را توجه داشته باشید. ۱- شفاعت صرفاً به خاطر گناهکاری نیست، بلکه شرط ورود به بهشت است. این امضاء پایین عهدنامه شما با خدا است که اگر این امضا نباشد شما را راه نمی‌دهند. ۲- به چه کسانی این مهر را می‌دهند؟ کسانی که خدا از آنها راضی باشد. پس شرط ورود به بهشت، برای همه‌ی انسانها، شفاعت است. شرط شفاعت شدن، رضای خداست، شرط رضای خدا، عمل صالح است. پس معلوم شد که با این نظریه، اساس اشکال برداشته می‌شود. دیگر نمی‌توانیم بگوییم حالا که ما کار خوب کردیم چه نیازی به شفاعت داریم. اصلاً این اشکال از اساس منتفی است.

یک روایاتی هم داریم که مؤید این است. مثل «لَا تَنَالُ مُسْتَحَقًّا بِالصَّلَاةِ». طرف نماز را خفیف می‌شمارد، می‌گوییم: چرا نمازت را خفیف می‌شماری؟ ذکرت را در حال حرکت می‌گویی؟ می‌گوید: ما همه غرق گناهیم و یک حسین داریم. اگر صد تا حسین هم داشته باشی با این نماز، شفاعت نصیبت نخواهد شد. می‌گوید: من اگر نمازم خوب بود، نیازی به امام حسین نداشتم. می‌گوییم: چرا اگر بهترین نماز خوان هم باشی، باز هم به شفاعت نیاز داری. این خیال باطلی است. همه باید شفاعت بشوند، بی شفاعت هیچ کس به بهشت نمی‌رود. عیاشی در تفسیر از عبید بن زراره نقل می‌کند که **امام صادق** (ع) در جواب سؤال کننده‌ای فرمودند: «... هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه محتاج شفاعت است.»

نظریه دوم این است که روایاتی هم داریم که **ائمه** (ع) و انسانهای خوب نیازمند شفاعت نیستند. فقط انسانهای بد، انسانهای مشکل دار و لب مرز، آنهایی که مثلاً نمره‌ی زیر ده گرفتند و چند نمره‌ی دیگر می‌خواهند که قبول شوند، احتیاج به شفاعت دارند. آنهایی که بالای ده گرفتند کارشان درست است، آنهایی که مثلاً زیر هشت و هفت گرفتند هم تکلیفشان روشن است. برزخیها این وسط هستند اگر به اینها یک کمکی شود، مشکلشان حل می‌شود. پس نظر دوم این است که ائمه و انسانهای صالح شفاعت نمی‌خواهند؛ اینها شفاعت‌گرند اما شفاعت‌شونده نیستند. با این نظریه، اشکال قوی می‌شود. پس اگر اینگونه است، آنهایی که گناهکار نیستند نیاز به شفاعت ندارند، و اگر ما خودمان عمل صالح انجام دهیم، این شفاعت به چه دردمان می‌خورد؟ می‌گوید: شما عمل صالح انجام دهید تا ما شفاعتتان کنیم. این مثل استادی می‌ماند که به شاگردش بگوید: تو نمره بیار تا من قبولت کنم. من اگر نمره بیاورم، دیگر نیازی به عنایت شما ندارم! وقتی به عنایت نیاز داریم که نمره بیاوریم. آن وقت ما نیاز به شفاعت داریم که کوله بار ما از عمل صالح، تهی باشد و شما به کمک ما بیایید. برای پاسخ، همان مثال نمره یکی را می‌گوییم. معلم به شاگردانش می‌گوید: درس بخوانید، درس خیلی مشکلی است، بالاخره تلاش کنید که ده بیاورید، اگر هم ده نیاورید حداقل در حدی باشد که شامل شفاعت ما بشوید تا ارفاقتان کنیم. اگر کمتر از هفت بیاورید، من به شما ارفاق نمی‌کنم، هفت را هم با تحقیق و... ارفاق می‌کنم. در اینجا، با توجه به مشکل بودن درس و اینکه احتمال قبولی خیلی کم و احتمال مردودی خیلی زیاد است، انسان به تکاپو می‌افتد؛ چون مطمئن نیست که چند می‌آورد. همین تکاپو باعث می‌شود که نمره‌ی بالا بگیرد و دیگر نیازمند به شفاعت هم نباشد. روز قیامت می‌گویند: با سهمیه‌ی شفاعت، دیگران را شفاعت کن. حالا خودت درس خواندی و این شایستگی را داری که از دیگران شفاعت کنی. پس جایی نمی‌رود. پس طبق این نظر هم اشکال از اساسش مندرج است. دیگر ما نمی‌گوییم حالا که ما کار خوب کردیم، دیگر نیازی به شفاعت نداریم. از کجا معلوم این کارهای خوب ما قبول شود؟ از کجا معلوم من در جلسه امتحان، با این سؤالات سخت و استاد دقیق و نکته سنج، بتوانم جواب درست بدهم و او جواب من را قبول کند؟ تا نمره‌ام را ببینم، خیالم راحت نمی‌شود. می‌گویند: شما چند می‌شوی؟ می‌گوییم: من از یک تا بیست احتمال می‌دهم. احتمال می‌دهم بیست بشوم، احتمال می‌دهم، پانزده بشوم، احتمال می‌دهم ده بشوم، احتمال می‌دهم پنج بشوم، احتمال می‌دهم دو بشوم؛ یعنی ما هیچ اطمینانی نداریم. به خاطر صعوبت امتحان بود که اولیاء الهی سخت نگران بودند و گریه می‌کردند. می‌گفتند: نمی‌دانیم این کارهایی که کردیم به عنوان عمل صالح پذیرفته شده یا نه؟ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ...»؛ هر کسی که حسنه با خودش می‌آورد. نه هر که «مَنْ فَعَلَ حَسَنَةً»؛ هر که کار حسنه انجام داد. حسنه را انجام دادی باید حفظش کنی و با خودت ببری. ریا نکنی، منت نگذاری، اذیت نکنی، برنگردی که خدای ناکرده در آخرین لحظه حیاتت، عاقبت نابخیر نشوی، این حسنت را ردش نکنی، آن وقت آنجا که رفتی کار درست می‌شود. با این توصیف اشکال از اساس برداشته خواهد شد. روایت، مؤید این مسئله این روایت است که **پیغمبر** (ص) فرمود: من شفاعت خودم را برای کسانی آماده کردم که گناهان کبیره انجام دادند؛ یعنی اصل ایمانش درست بوده، ولایتش درست بوده، شایستگی را داشته، حالا یک مشکلی در کارش است که من از او شفاعت می‌کنم، مشکل برداشته خواهد شد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (الطَّاهِرِينَ)

۱- نقل از تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۹۹، ترجمه فارسی، نشر بنیاد فکری و علمی علامه طباطبائی

۱- انعام آیه ۱۶۰ و نمل آیه ۸۹

**خلاصه مطالب:**

**شفاعت:** معنای لغوی ← از شفع بمعنای جفت ← همراه شدن شفیع با شفاعت شوند برای نجات او شفاعت از مسلمات قرآن و روایات است.

آیات:

– «...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...» (بقره آیه ۲۵۵)

– «...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...» (انبیاء آیه ۲۸)

– «...مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...» (یونس آیه ۳)

– «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (الضحی آیه ۵)

– «وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى» (نجم آیه ۲۸)

روایات: ۱- «أَنَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» ۲- «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ»

آیات نافیه شفاعت:

– «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...» (بقره آیه ۴۸)

– «...أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره آیه ۲۵۴)

طریق جمع:

← حمل مطلق بر مقید

← عدم شفاعت برای گناهکاران (از ظاهر آیات تافیه با تقارن آیان مشبه معلوم می شود) مثل آیه: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...»

– «...أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (اگر انفاق (عمل صالح) نکند ← شفاعت ندارد) ← شرط شفاعت عمل صالح.

اشکال ← اگر عمل صالح باشد ← چه نیازی به شفاعت است.

جواب دو نظریه: ۱- هیچ کس بی نیاز از شفاعت نیست ← شرط ورود به بهشت.

طبق نظر اول: شرط ورود به بهشت ← شفاعت ← شرط شفاعت ← رضایت الهی ← شرط رضایت ← عمل صالح (روایات مؤید)

مثل: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ»

۲- خوبان و ائمه نیازمند شفاعت نیستند.

جواب اشکال طبق این نظر ← حد نصابی برای عمل صالح هست که اگر موجود نباشد شفاعت در کار نیست (نمره نزدیک به قبولی لازم است)

روایت مؤید ← «أَنَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»

شفاعت بی حساب (پارتی بازی نیست) ← شرط دارد.

بررسی دو نظر (هر دو قابل دفاعند). با نظریه ۱ ← بیشتر شفاعت مشوق عمل صالح خواهد شد ← با توجه به این که شفاعت باید مشوق

به سوی عمل صالح باشد شفاعت در دنیا هم هست ← وساطت اولیاء الهی (دعای توسل)

– وساطت فرشتگان (در روایات) ← شفاعت فرشتگان از یونس – شفاعت فرشتگان از قوم نوح نزد حضرت نوح)

دعای فرشتگان در حق مؤمنان نوعی شفاعت آنهاست.

← «فَاعْفُرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (غافر آیه ۷)

← درخواست غفران مؤمن ← عفو گناه مؤمن ← رفع حوادث بخاطر گناه وی = شفاعت دنیایی.

## کلمات:

دَارُكُوَا: (تا زمانیکه) همه گردآئید(جمع شوند)	ضِعْفًا: دو برابر	يَلِجُ: بگذرد، وارد شود
الْجَمَلُ: شتر	سَمَّ الْخِيَاطِ: سوراخ سوزن	عَوَاشٍ: پوشش، خیمه (غاشیه)
لَا تَفْتَحُ: گشوده نگردد، باز شود	نَزَعْنَا: بر کنیم	عَوَجًا: کجی، انحراف
حِجَابٍ: پوشش، فاصله	سَحَابٍ: ابر	حَثِيثًا: به شتاب، با سرعت
نادی: ندا دادند	أَفِيضًا: بریزید، ببخشید	نَنَسِيهِمْ: آنها را فراموش می کنیم
إِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ: (خداوند) به تدبیر جهان هستی پرداخت	يَطْمَعُونَ: طمع دارند، میل و آرزو دارند	أَعْرَافٍ: منطقه‌ای بین بهشت و دوزخ، محل مرتفع و بلند
سُقْنَاءُ: برانیم، بفرستیم (ایرها را)	خَبْتٌ: پلید	نَكِدًا: ناچیز، بی ارزش
ضَلَالَةٌ: گمراهی	عَجِبْتُمْ: به شگفت آفرید، تعجب کردید	عَمِينَ: نابینا، کوردل
سَفَاهَةٌ: نادانی	بَصْطَةً: گسترش، وسعتی	بَوًّا: جایگزین کرد
سُهُولٌ: دشتهای، زمینهای مسطح (م: سهل)	قُصُورٌ: کاخ‌ها (م: قصر)	تَنَحَّتُونَ: می بریدند
الْجِبَالُ: کوهها (م: جبل)	لَا تَعْتَوُوا: کوشش نکنید	فَعَقَرُوا: پس پی کردند، سرکش کردند
مَا سَبَقَكُمْ: پیشی نگرفته است	عَتَا: نافرمانی کردند، سرکشی کردند	جَائِمِينَ: مردگان، کسانی که در زلزله بهر شکلی قرار دارند جان می دهند
الرَّجْفَةُ: زمین لرزه	نَصَحْتُ: (شمارا) اندرز دادم	النَّاقَةُ: شتر ماده
أَنَاسٍ: مردمی، گروهی از مردم	الْعَابِرِينَ: بازماندگان (در شهر)	أَمْطَرَ: بارید (باران)
لَا تَبْخَسُوا: کم ندهید (کم فروشی نکنید)	عَوَجٍ: کجی، انحراف	بِرْءِ نَهْمٍ (۹)
نَائِمُونَ: در حال خواب	حَقِيقٌ: سزاوار است	تُعْبَانُ: مار عظیم
بَيضَاءُ: درخشان	أَرْجِهْ: نگهدار	السَّحْرَةَ: ساحران
نَعَمٌ: آری، بلی	تَلْقَى: تو می افکنی	إِمَّا: یا
سِحْرٌ: جادو، خدعه، نیرنگ، هر چیزی که عامل آن نامرئی و مرموز باشد	تَلَقَّفُ: بلعید، برگرفتن چیزی با قدرت و سرعت	يَأْفِكُونَ: چیزی که به دروغ بیافند
صَاغِرِينَ: سرافکنندگان	لَأَصْلَبَنَّكُمْ: البته شما را به دار می کشم	مَاتَنَقِمٌ: کینه نمی ورزی، دشمنی نمی کنی
خُورٍ: صدای مخصوص که از گاو و یا گوساله بر می خیزد	أَخَذَ بِالسِّنِينَ: خشکسالی (م: سنه) سنه بعنای سال است وقتی با اخذ بیاید یعنی قحطی و خشکسالی	أَلْوَاحٍ: صفحه‌ای از سنگ یا کاغذ که بر آن چیزی بنویسند
مَهْمَا: هر چند	الْجَرَادُ: ملخ	الْقُمَّلُ: شپش
الضَّفَادِعُ: قورباغه(م: الضفدع)	الرَّجْزُ: عذاب	الْيَمِّ: دریا
دَمَرْنَا: واژگون ساختیم	يَعْكُفُونَ: (در اینجا) دل بسته بودند	مُتَّبِرٌ: به هلاکت می انجامد
يَطِيرُوا: فال بد می زدند	ثَلَاثِينَ: سی	مِيقَاتٍ: میعاد
أَحْلَفْنِي: جانشین من باش	إِسْتَقَرَّ: آرام گرفت	دَكًّا: هموار، پست
يَسُومُونَ: روا میداشتند (عذاب سخت)	أَفَاقٌ: بهبود یافت، بهوش آمد	فَلَا تُشْمِتُ بِيَ الْأَعْدَاءَ: مرا دشمن شاد مکن
حُلِيِّهَ: زیور، زینت	عَجَلٌ: گوساله	قَاهِرٌ: غالب، پیروز
الْقَى: افکند	رَأْسٌ: سر	يَجْرُ: می کشید
صَعِقًا: بیهوش	سَكَتٌ: آرام شد، فرو نشست	نُسَخَهَ: نوشته
الْغَافِرُ: آمرزنده	مَكْتُوبٌ: نوشته	حِيتَانٍ: ماهیها (م: حیت)